

 روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۴-۸۸۴۳۱۳۸-۸۸۴۳۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرخ، فتح، ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶-۷



پایان یک

ماه‌عسل آفتاب – ۹

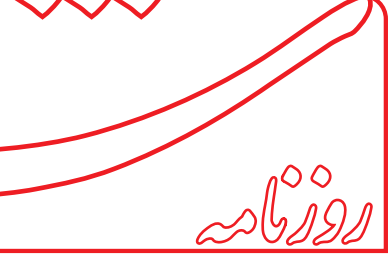
انوبیوگرافی



با افسانه توی جاده راه افتادیم، افسانه گفت: «اون چراغ‌سارو می‌بینی؟ تا اونجا پیاده بریم تا خونه راهی نیست.» آن شب همه چیز نشان از پایانی دل‌انگیز برای یک ماه عسل داشت.

افسانه گفت: «حالا می‌خوای با پدرم چی کار کنی؟»
گفتم: «وقتی اون بلارو سرش آوردم می‌فهمی.»
گفت: «به من نمیگی؟»
گفتم: «نه، بهت اعتماد ندارم.»
گفت: «اعتماد نداری؟»
گفتم: «نه!»
گفت: «وا.»
گفتم: «یادم نرفته که متو فروختی.»
رسیدیم به سوئیت، همه توی هال نشستست بودند، تا رسیدیم افسانه داد زد: «بابا مراقب باش، این برات نقشه کشیده حالت رو بگیره.»
آقای طهماسبی خندید و گفت: «چه خوب بالاخره راه افتاد.» و مرا جدی نگرفت.
گفتم: «خیلی نامردي، دیدی حق داشتم نقشه رو بنگم؟»
سر شام همه زیرچشمی یکدیگر را نگاه می‌کردیم، شده بودیم مثل گرگ‌های گرسنه‌ای که شب از ترس هم پیدارند و زل زده‌اند به حرکات یکدیگر. هر حرکت یک معنایی داشت. چون وقتی افسانه اعلام کرد، دنبال انتقام گرفتن از پدرش هستم، این به آن معنا بود که همه افراد خانواده می‌توانند طعمه‌ای برای خاموش کردن شعله انتقام باشند؛ هر چند افسانه نمی‌توانست سوژه این انتقام‌جویی باشد، چون اصلاً دلم نمی‌خواست شب را توی هال بخوابم، نه اینکه افسانه تحفه‌ای باشد بلکه توی هال جایی برای خوابیدن نبود. آقای طهماسبی از شاهکارهایش تعریف می‌کرد و همه می‌خندیدند، از روزی که ماری را برده بود سر کلاس ول کرده بود، از روزی که آلبیمو ریخته بود توی سمسوار دفتر معلمان مدرسه و از روزی که تله گذاشته بود برای دوستش و وقتی پایش گیر کرده بود از درخت میان زمین و آسمان آویزان شده بود. این آخری را طوری تعریف می‌کرد انگار دلش می‌خواهد دوباره آن را تکرار کند. دلم هم موقع تعریف کردن داستان نگاهش توی نگاه من بود. یعنی اینکه به هیچ طنبای اطمینان نکن چون امکان دارد از درخت آویزان‌اند. نقشه‌ام را توی ذهن مرور می‌کردم. پارچ آب که قرار بود روی آقای طهماسبی بریزم توی سفره بود؛ پر از بخ بخ فقط باید طوری رفتار می‌کردم که کسی نفهمد. این کار را دوست نداشتم. ولی دیگر به ستوه آمده بودم. باید برای حفظ شخصیت خودم کاری می‌کردم. از اینکه آقای طهماسبی موفق شده بود من را اینقدر تنزل بدهد، کلافه بودم.

مثل وقتی که افسانه گفت: «برو از سر خیابون ماست بخر.»
گفتم: «نمیرم.»
گفت: «یعنی چی؟»
گفتم: «هر وقت میرم ماست بخرم به بلایِ سرم میاد.» افسانه گفت: «وا این حرفا چیه، پاشو پنهان زیار تنبلی نکن.»
گفتم: «اگه رفتم و ماست خریدم و برنگشتم، نگو که نتگشتم.»
گفت: «برو برنگرد. فقط ماست رو بفرست به نفر بیاره.»
گفتم: «دردم راشی نمی‌شود.»
با شدم راه افتادم. بعدازظهر بود. خانه ما یک خانه فرسوده در کوچه‌های انقلاب است. رفتم سر خیابان تا از سوپر (بقال) ماست بخرم. آقایی جلو آمد و گفت: «بفرمایین سوار بشین.»
گفتم: «بله؟»
گفت: «بفرمایین سوار بشین.»
ماشینی را نشان داد که کنار خیابان پارک شده بود و دو نفر عقب آن نشسته بودند. «هن من جایی میریم میرم ماست بخرم.»
گفت: «بی‌شعور برو سوار شو.»
گفتم: «چشم.» سوار شدم. چشم‌هایم را بستند.
گفتم: «هنو کجا می‌بری؟»
همان مرد گفت: «راه دوری نیست، چندتا سوال می‌کنیم و برمی‌گردیم.»
گفتم: «افسانه منتظر.»
گفت: «به جهنم.»
گفتم: «منتظر من نیست باید ماست ببرم خونه.»
فلد دست‌ام خندید. همان مرد گفت: «تنگ نریز به گه خوردن هم می‌افتی.»
گفتم: «به خدا می‌خواستم برم ماست بخرم.»
گفت: «این رو به اون بگو.»
گفتم: «اون برای چی؟ بذارن من برم. به خدا می‌نگاهم. من کاری نکردم.»
همان مرد گفت: «خفه شو.»
خف شدم. اما سعید سگ‌باز افتادم.
گفتم: «آقا سعید ممنون که دسای منو از درخت باز کردی.»
گفت: «بابا ما هم واسه خودمون زمانی آدم بودیم.» و نگاه کرد به سگش ترامادول.
گفت: «ترامادول، بگو واسه این مردم چه کارایی کردیم.»
ترامادول زبانش آویزان بود و لاله می‌زد و سر و دمش را خمی‌شود.
گفتم: «انگار حرف‌های ماست را تایید می‌کرد. سعید سگ‌باز گفت: «واسه این مردم به کلاترتری درافتادم تا تا پاسببونو تاکار کردم. آخرش چی؟ گوشه خرابی می‌خوایم. همدم به سگه. ترامادول واسه آدم زن و بچه نمیشه.»
ترامادول زبانش بیرون بود و لاله می‌زد. سعید سگ‌باز گفت: «بابا ما سگ‌باز بودیم. زمین‌مون زدن. معنادمون کردن.» وحشت‌زده به خودم آمدم.
گفتم: «آقا منو کجا می‌بری؟ من سیاسی نیستم.»
مرد گفت: «به اون بگو.»
گفتم: «آقا به خدا اشتباه گرفتمین. همه متو متو محل می‌شناسن. دست از خط نمی‌کنم. باید برگردم ماست رو ببرم. منو معاند نکنین.»
سکوت توی ماشین بر شد. ماشین کنار خیابان نگه داشت. چشم‌بندم را باز کردند. یکی از دو مرد عقب که دالم پتی و پتی می‌خندید، گفت: «قشتم این‌نیس.»
مرد جلویی گفت: «العیاذ خبیلی شکل خودشه.»
پیاده‌ها کردند. مرد عرقی به اصلاً حرف نمی‌زد و فقط می‌خندیدم موقع پیاده شدن پس‌گردم زد و گفت: «بروگم شو.» احساس بدی کردم. کلافه بودم. هیچ و منگ خیابان را نگاه می‌کردم. حالا که آزاد کرده بودند احساس بدی داشتم؛احساس تنزل. درست است توی ماشین می‌ترسیدم ولی احساس غرور می‌کردم. فکر می‌کردم آدم مهمی هستم هر چه فکر می‌کردم می‌دیدم…



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۹۵ ■ شماره ۱۷۱ دوره جدید ■ دوشنبه ۳ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۷ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۵ اکتبر ۲۰۱۰

آخر

گزارش آخر: دلهره‌آورترین‌های سینما به انتخاب منتقدان اروپایی

تنها در تاریکی



این فیلم نامزد جایزه اسکار بهترین فیلمنامه اقتباسی شد. «چه رزماری» در سال ۱۹۶۹ دو جایزه بهترین کارگردانی و بازیگر زن (مایوفیا) را از جوایز دیوید دوناتلو ایتالیا گرفت و از سوی انجمن منتقدان فیلم فرانسه بهترین فیلم خارجی‌لنخاب شد و در جوایز گلدن گلوب جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن را کسب کرد.

حالا نگاه کن

نیکلاس روگن کارگردان ایتالیایی سال ۱۹۷۳ این فیلم را براساس داستانی از دومویره ساخته است. جان و همسرش، «لارا» داغ‌دیده و پریشان از مرگ دختر کوچکشان، برای تسکین و فراموشی این فقدان بزرگ به ونیز می‌روند، و به پیردختری انگلیسی و خواهر نابینایش – که توانایی‌های ذهنی ماوراءالطبیعه‌ای دارد- برمی‌خورند که از طرف دختر مرده‌شان به آن‌ دو از آینده و خطری نامعلوم هشدار می‌دهند. «جان» چندبار بچه‌ها با بارانی قرمز را در کوچه پس‌کوچه‌های ونیز می‌بیند، و بالاخره زمانی که در کوچه‌ای بن‌بست گیرش می‌اندارد، خود را با پیسرزن کوتوله مخوفی روبه‌رو می‌بیند که به ضرب چاقو جانش را می‌گیرد.

مرد حصیری

رابین هارید سال ۱۹۷۳ این فیلم را با بازی ادوارد وودوارد

باز تاب: برای ۳۳ زندانی در ۷۰۰ متر زیر زمین

هورایی برای مردان دوباره

یوران فرخزاد

دو ماهی می‌شد که فکر آنها مثل یک مشت موربانه عاصی در مغزم وول می‌خورد و کمتر آسوده‌ام می‌گذشت. هم‌ماش به فکر آدمی می‌کردم و نمی‌توانستم خودم را ها کنم. ۳۳ زندانی زیر زمین را می‌گویم. ۷۰۰ متر زیر زمین در عمق یک معدن مخروبه، حتی هفت مترش هم وحشت‌آور است، چه برسد به ۷۰۰ متر! دیگر سرنوشت کارگرانی که در آن عمق وحشت‌آور زندانی شده بودند، برایم از تملای رویدادهای عجیب و غریب دنیای کنونی جالب‌تر شده بود. به خصوص از وقتی که وضع آن بالا با ورود آدم‌هایی که دسته دسته از راه می‌رسیدند عوض و عوض‌تر می‌شد. آنهایی را می‌گویم که از همان آغاز ماجراز را و پریشان اما ساخت و استوار پیرامون معدن گرد می‌آمدند. برنامه نجات که به گونه رسمی آغاز شد هیچانم بیشتر شد. حالا دیگر خودم را در کنار منتظران می‌دیدم و لحظات را با آنها می‌گذراندم. باور کنید هر قدر کارهای نجات بیشتر پیش می‌رفت وابستگی من به زندانیان زیر زمین و یاریگران روی زمین فروزن‌تر می‌شد و ارادتم به دانش تکنیکی امروز، با تملای معجزه‌های شگفتی‌آوارش و دست‌ها می‌گرفت و شوقی که با قدرت عشق خستگی را از دست‌ها می‌گرفت و به زندگی در آن بیابان چهره روشن‌تری می‌بخشید، بیشتر

مشق روز: درباره اجرای ارکستر سمفونیک و نمایشگاه بیمزار

آنچه باقی مانده است

مهدی میرمحمدی

از اجرای ارکستر سمفونیک تهران با رهبری ماتیساس کروگر می‌توان به عنوان یکی از بهترین اجراهای ایران ارکستر در این چند سال اخیر یاد کرد. ارکستر در این اجرا به چیزی شبیه‌تر از انجام وظیفه و تولید یک صدای کارمندی می‌اندیشید. البته آنچه در این یادداشت‌ها گفته می‌شود نه بررسی فنی اجرای ارکستر که بیشتر پیگیری رفتار صوتی ارکستر است؛ رفتاری که بسیار پرنوسان به نظر می‌رسد. گاهی به وضوح دیده می‌شود که ارکستر در تیرس اجرای کارمندی است. گاهی صحبت عدم اطمینان ارکستر است به قطعات اجرایی و گاهی هم عدم تعامل با رهبر ارکستر. اما در اجرای کروگر با ارکستر مخاطبان با کمترین میزان پارازیت رفتاری و صوتی روبه‌رو بودند. انتخاب قطعه‌ای از یک آهنگساز ایرانی (مرتضی حنانه) یکی دیگر از نکات این اجرا بود که ارکستر سمفونیک در این سال‌ها کمتر به آن تن داده است و تنها در اجراهای مناسبتی بوده که ارکستر به آهنگسازان ایرانی پرداخته است. اینکه می‌گویم از این انتخاب می‌توان به عنوان یکی از نکته‌های این اجرا یاد کرد به این معنی نیست که آثار سمفونیک و ارکسترال موسیقی ایران آثار بی‌مثالی هستند که باید از آنها حمایت کرد، بلکه مساله این است که این آثار نیز از امکان زیست طبیعی برخوردار باشند. در صورت وجود این زیست طبیعی است که می‌توانیم به شکل واقع‌گرایانه با ظرفیت‌داشته‌هایمان روبه‌رو شویم. بیادماند که آثار با به زیبایی‌شناسی خود می‌توانند در رپر توارها حضور داشته باشند یا نه؟ زمانی می‌توانیم درباره جهان موسیقی ایرانی در حیات سمفونیک و ارکسترال صحبت کنیم که این آثار از حق حیات طبیعی برخوردار باشند. کاش اجرای همگفته گذشته ارکستر سمفونیک محصول یک اتفاق نبوده باشند. در این سال‌ها یک چندگانگی در رفتار صوتی ارکستر شنیده می‌شود. می‌کند و با رهبری همچون شهداد روحانی از یک رفتار صوتی دیگر سر درمی‌آورد. این رفتار با حضور کروگر یک شکل دیگری به خود می‌گیرد. به نظر نمی‌آید هدف یا ایدهای در پس این



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۹۵ ■ شماره ۱۷۱ دوره جدید ■ دوشنبه ۳ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۷ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۵ اکتبر ۲۰۱۰

سفر عسگرپور به کره جنوبی

محمد مهدی عسگرپور مدیرعامل خانه سینما بنا بدعوت رئیس بنیاد ملی فرهنگ کره جنوبی به این کشور سفر کرده است. به گزارش ایسنا، این سفر که از سه‌شنبه گذشته ۲۷- مهر ماه - آغاز شده است تا سه‌شنبه چهار آبان ماه ادامه دارد. فرهاد توحدیدی نایب‌رئیس هیات مدیره خانه سینما با تایید این خبر گفت: این سفر بنا به دعوت سال گذشته رئیس بنیاد ملی فرهنگ کره جنوبی از آقای عسگرپور انجام شده است. وی ادامه داد: این سفر برای بازدید از مراکز فیلمسازی، هنری کره جنوبی و مذاکره و آشنایی با کمپانی‌های فیلمسازی، امکان پخش و صدور فیلم‌های ایرانی به کره جنوبی انجام شده است.

تهران : اذنا: ظهر ۱۱:۴۸ مغرب ۱۷:۲۵ صبح فردا ۴:۵۶ طلوع آفتاب ۶:۲۰

وقت خاگینه کفته

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com
کرگدن نامه

توی خبرها داشتم می‌گشتم که چشم به خبری افتاد که قدری تامل برانگیز، بلکه تعجب‌برانگیز بود: «همزمان با عید قربان کبک تولد احمدی‌زاد رونمایی می‌شود.» تازه توی متن خبر فهمیدم که ما از همه جا غافلیم و این دومین سالی است که جشنواره تولد شیرین، چنین اقلیمی می‌کند. **کیورچالی:** آیا ما هم می‌توانیم شعری درباره این میلاد فرخنده بسراییم و به دفتر جشنواره بفرستیم؟ **میرفتاح:** زود شروع کردید. بگذارید عرض من تمام شود، بعدا ذوق شعرسرایان تل گل کند. درست است که این خبر از توی سایت‌های خبری دیدم، اما به هزار و یک دلیل، نمی‌خواهیم به این خبر بپردازیم. در عوض خبرهای مهم‌تری در سایت‌ها پیدا کردم که جان می‌دهد برای بررسی همه‌جانبه در گور قلندران.

مویدی: یعنی بی خیال جشن تولد بشویم؟

میرفتاح: نخیر... یعنی بله. گیر ندهید. کلی خبر خوب دست اول دارم.

امیرشاهی: دروغ می‌گوی.

میرفتاح: این چه حرفی‌است؟ من کی تا به حال دروغ گفته‌ام؟ **روشن‌ضمیر:** حالا زودتر بتال خبرت را بگو دیگر، خبرت. **میرفتاح:** این چه هستی؟ این چه طرز برخورد است؟ حالا خبر که فقط نایم‌الد لاین‌ایرانیان می‌خولم. ولی از شما توقع نداشتم. **کیورچالی:** برای اینکه آدم را خون جگر می‌کنی تا یک خبر برایمان بخواهی...

مویدی: دقیقا با روح مجرد آدم نکاح مدت‌دار می‌کنی تا آن لپ‌تاپ لکنتی‌ات را باز کنی و دوتا خبر بنویسی...

روشن‌ضمیر: این لپ‌تاپ‌ها چند است؟ کاش یکی خودمان می‌خریدیم و منت این تازه به دوران رسیده‌ها را نمی‌کشیدیم. **میرفتاح:** من اگر نباشم، کی مطلب شما را توی ستونش چاپ می‌کند؟

امیرشاهی: بگو کی چاپ نمی‌کند. همین احمد غلامی، پیغام و پسغام فرستاده که میرفتاح را ول کنید، بایبید توی ستون من، اتفاقاً راه زیادی هم نیست. شما سمت چپی، او سمت راست، ضمن اینکه راست هم خیلی بهتر است.

مویدی: تازه گفته عیسی کورری را... درست است دیگر، اسمش همین است دیگر... گفته این بابا را می‌فرستد تا ازمان عکس بگیرد و هر روز چاپ‌شان کند...

میرفتاح: یعنی می‌خواهند از روح عکس بگیرند؟

کیورچالی: گفتند که عیسای کوثری خودش هم تمایلات روحی‌ها زیاد است، می‌تواند کاری کند که هر چهار تایمان توی عکس بیفتیم.

میرفتاح: پنج تا ما پنج نفریم.

کیورچالی: با غلامی پنج.

میرفتاح: پنج فروختید؟ پنج‌گرا امروز همه‌تان از دنده چپ با من حرف می‌زنید. پس مرا به غلامی فروختید؟ تا دیروز اسم طرف را هم نشنیده بودید، حالا با غلامی می‌شوید پنج‌تا؟ **مویدی:** از بس رودرد‌درازی. ستون به ته رسید، هنوز خبر اصلی آن را نخواندند.

امیرشاهی: این‌حال نداری.

میرفتاح: مگر حالی به آدم می‌ماند؟ نه والله، احوالی به آدم می‌ماند؛ نه والله.

کیورچالی: حالا بگو ببینیم چه خبر است؟

میرفتاح: گفتند قانون ازدواج مجدد و موقت، فقط برای پنج درصد از مردم است.

امیرشاهی: پنج درصد مردها یا پنج درصد مردم؟

میرفتاح: منظورشان از مردم همان مردهاست دیگر. کلاً هر کجا که درباره انسان، مردم، خلق، آمیزداد و... حرف می‌زنند منظورشان مردهاست.

روشن‌ضمیر: خیرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی... حالا چرا پنج درصد؟ **میرفتاح:** برای اینکه ظاهراً فقط پنج درصد تمکن مالی لازم را برای این کار دارند.

مویدی: در مقام ادعا که می‌گویند فقط پنج درصد زیر خط فقر هستند و همه ماشا‌الله خورد و خوراک‌شان خوب است و در وفور نعمت غرق‌اند. حالا که بحث ازدواج مجدد و موقت رسید، فقط پنج درصد تمکن مالی دارند؟ **امیرشاهی:** «وقت خاگینه کفته» بگید همه بخفته، وقت گریه را، زاری، برید عمو رو بیارید...

آخرین پیشنهاد

کتاب «نیچه و نقاشی»

کتابی بر از سر مستی و شور آتشفشانی



روژه رفیع: یکی از کتاب‌هایی که اخیراً به بازار آمده است و شاید کمکی باشد به فهم درست فلسفه هنر نیچه، کتابی است با نام «نیچه و نقاشی» تألیف عبدالحسن بهروز که بخش چشمگیری از کتاب به بیان کلی تعریف هنر از دیدگاه نیچه می‌پردازد و بنیان‌ها و قله‌های مفاهیم فلسفه هنر نیچه را در قالب کلامی قدرتمند عرضه می‌کند. نویسنده در این کتاب به تشریح کامل یکی از محوری‌ترین بخش‌های اندیشه نیچه، یعنی دیونیزوس می‌پردازد و مشخصات هنر دیونیزوسی را که برستی از سرستوست و شور، آتشفشانی، معرفتی می‌کند. این نیروی آتشفشانی به وسیله آپولون عینی می‌شود و در کتاب به این مفهوم نیز توجه می‌شود و بخشی از کتاب به تشریح این اختصاص می‌یابد. به گمان ما خواندن این کتاب افزاین کتاب نه تنها شناخت درستی از فلسفه هنر نیچه به‌دست می‌آورد و به واسطه آن می‌توانیم آثار هنری مختلف را با این دیدگاه ناب ببسنیم که شناختی کلی هم نسبت به جان کلام نیچه می‌یابیم و به ما باری می‌دهد برای درک زرتشت‌نیه و تفکر اراده معطوف به قدرت و ابرمرد و دیگر کلیات‌وارهای مذهب نیچه در بخش دوم کتاب هم بعد از ارائه مفاهیم کلی در بخش اول، نسبت این مفاهیم با هنر نقاشی سنجیده می‌شود. همان هنری که در میان هنرهای تجسمی، ارزش چشمگیری‌تر در اندیشه نیچه داشته است و موفک کتاب نه‌تنها به‌دیده‌ای از این ارزشمندی را در این بخش از کتاب خود عرضه می‌کند.



فیلم‌های او، حسی از لطافت و شاعرانگی به چشم می‌خورد که در فیلم‌های هیچ کارگردان دیگری وجود ندارد. حتی در نام فیلم‌های او هم این شاعرانگی به وضوح قابل رویت است، حتی در این فیلم که قرار است یک فیلم ترسناک باشد چنین مساله‌ای وجود دارد. نوسفراتو: سمفونی وحشت، نام کامل این شاهکار مورناست که ترس، مایه اصلی این فیلم، را به مثابه یک سمفونی ریتیمیک نشان می‌دهد که می‌توان از آن لذت برد. در واقع قسمت دوم نام فیلم، دو ویژگی را به تماشاگر عرضه می‌کند: لذت و ترس، و این دو صفت دقیقاً احساساتی هستند که شخصیت نوسفراتو در تماشایچ برمی‌انگیزد.

خون آشام

کارل درایر در «خون‌آشام» به همان زبان انتزاعی همیشگی‌اش رجوع کرد و فیلمی متفاوت و غریب را در گونه سینمای وحشت پدید آورد. او توانست از ورای مجموعه تصاویری که حکایتی غم‌انگانه را به دست می‌دهد، از وسوسه‌های خود و همچنین اشتیاق‌های درونی انسان سخن بگوید. کارل درایر بعد از ساخت این فیلم گفت سینمای دلامارک تا امروز اینقدر نرسیده بود.

تام چشم چران

نام چشم چران شاهکار متحیرکننده در زمانه خودش مثل بیشتر همه‌شکلش قدر دیده نشد؛ در انگلستان نمایش‌اش تا سال‌ها ممنوع بود و در آمریکا بعد از ۱۵ سال و آن هم با حذف ۱۸ دقیقه، فیلم اجازه اکران پیدا کرد. باید سال‌ها می‌گشت تا مارتین اسکورسزی آن را دوباره کشف کند و به نمایش عمومی در جشنواره کن و در بخش گنجینه‌های سینما درآورد و باعث تحسین منتقدانی شود که روزی به وحشیانه‌ترین شکل ممکن فیلم و فیلمساز را سلاخی کردند.

دغدغه روشنفکری: ۱۰ کتاب در انتظار انتشار

نوشتن برایم دشوار شده

عبدالعلی دستغیب



به دلیل کپولت سن دیگر نمی‌توانم بنویسم، و رسانه‌ها خبر دادند همین دو سرفوزه و سرانجام فردا آسانسور نجات به حرکت درمی‌آید تا یکی یکی کارگرها را از جهنم زیر زمین به بهشت روتی درجه برساند، دیگر نمی‌دانستم با خود بی‌قرارم چه کنم، هم‌ماش خودم را در دامنه آن کوه در اردوگاه امید می‌دیدم، کنار آن چادرها، همراه زن و مردهای شریفی که از شوق درون و عشق به همنوع چه مردم عادی، چه کارگرها و چه دولتمردان، در آن بخش از بیابان پس‌خوزه شالوده یک دهکده ریخته بودند. اینک سطرهای آخر این گزاره را رودرروی کتالی تلویزیونی می‌نویسم که مملو از هیجانی شادمانه و سرشار از عشق انسانی است. هرچه می‌کنم نمی‌توانم از چهره اولین نجات‌یافته «فلورنسیو» و دومین که از محفظه جادویی بیرون آمدند چشم بردارم، از آن کیسه سنگ و کلوخ مات شده‌ام و صدای رسا و لرزاننده آن مرد. دوباره، عجیب صحنه‌ای است. مثل باران اشک می‌ریزم و هم‌ماش دلم می‌خواهد فریادزنان هورا بکشم برای نجات‌یافتگان و وابستگان گریان و خندان آنها، برای کارگران، امدادگران، گروه نجات و مردم شیلی و کاربرد داش تکنیکی سحرآمیز زمان و بیشتر از همه اینها، برای پدیدایی گونه دیگری از انسان در میان اشک‌ها و لب‌خندها.

اگرچه یاد گرفت‌اند، طه حسین می‌گوید وقتی معماران ایرانی برای تعمیر کعبه به مکه رهسپار می‌شدند اشعاری حین کار می‌خواندند و اعراب خوش‌ذوق از روی اشعار ایرانی‌ها وزن

میکروسکوپ خصوصی من: ازدحام در اکران و تبعیض در سانس‌بندی

معیارهای موهوم

امیر پوریا



گوشی تلفن را بردارید و به یکی از سینماهایی که بیش از یک سالان نمایش فیلم دارند، رنگ بزنید. تقریباً همه آنچه در صدای ضبط‌شده پاسخگوی تلفن می‌شوید، نشان‌دهنده تلقی همچنان کهن- و کهنه سینماداران و گاه هم پخش‌کنندگان فیلم سینمایی ما نسبت به آن چیزی است که «سلیقه مردم» می‌خوانند. مثلاً در معرفی فیلم «سن پترزبورگ» بهروز افخمی نام دو بازیگر اصلی آن محسن تائبنده و پیمان قاسم‌خانی را به تصور اینکه برای مردم شناخته‌شده نیست، نمی‌آورد یا در معرفی فیلم‌های دیگر، بازیگرانی را نام می‌برد که نقش‌های بسیار کوتاهی در فیلم دارند اما تصور جذب تماشاگر با ذکر نام‌شان، به هر حال برای دوستان وسوسه‌انگیز است. این در حالی است که دست‌کم اقبال «درباره الی...» به‌رغم سانس‌های بسیار تقلیل‌رفته اکرانش در روزهای حوادث تابستان سال گذشته، دست‌کم باید به این دوستان ما درس داده باشد که موفقیت سال‌های پیش «شوکران»، «سگ‌کشی»، «سلیقه مردم» در مناسبات این سینما جاری است. در طیف‌های گوناگون این اختلاف طبقاتی در فرهنگ، از سلیقه‌های ساده و مریضه‌برومند، یعنی هیچ دلیلی برای غیرجذاب قلمداد شدن نزد مردم در آن وجود ندارد و با اکران گسترده، چه بسا می‌توانست از فیلم‌های خوش‌اقبال اکران ۸۹ باشد. در حالی که «ملک سلیمان» با وجود این همه هزینه و این همه داعیه استثنایی بودن به لحاظ جوده‌های ویژه بصری، حتی یک بار پرواز گشتی سلیمان در آسمان را در نمایی واضح و دور نشان‌مان نمی‌دهد.

گوشی تلفن را بردارید و به یکی از سینماهایی که بیش از یک سالان نمایش فیلم دارند، رنگ بزنید. تقریباً همه آنچه در صدای ضبط‌شده پاسخگوی تلفن می‌شوید، نشان‌دهنده تلقی همچنان کهن- و کهنه سینماداران و گاه هم پخش‌کنندگان فیلم سینمایی ما نسبت به آن چیزی است که «سلیقه مردم» می‌خوانند. مثلاً در معرفی فیلم «سن پترزبورگ» بهروز افخمی نام دو بازیگر اصلی آن محسن تائبنده و پیمان قاسم‌خانی را به تصور اینکه برای مردم شناخته‌شده نیست، نمی‌آورد یا در معرفی فیلم‌های دیگر، بازیگرانی را نام می‌برد که نقش‌های بسیار کوتاهی در فیلم دارند اما تصور جذب تماشاگر با ذکر نام‌شان، به هر حال برای دوستان وسوسه‌انگیز است. این در حالی است که دست‌کم اقبال «درباره الی...» به‌رغم سانس‌های بسیار تقلیل‌رفته اکرانش در روزهای حوادث تابستان سال گذشته، دست‌کم باید به این دوستان ما درس داده باشد که موفقیت سال‌های پیش «شوکران»، «سگ‌کشی»، «سلیقه مردم» در مناسبات این سینما جاری است. در طیف‌های گوناگون این اختلاف طبقاتی در فرهنگ، از سلیقه‌های ساده و مریضه‌برومند، یعنی هیچ دلیلی برای غیرجذاب قلمداد شدن نزد مردم در آن وجود ندارد و با اکران گسترده، چه بسا می‌توانست از فیلم‌های خوش‌اقبال اکران ۸۹ باشد. در حالی که «ملک سلیمان» با وجود این همه هزینه و این همه داعیه استثنایی بودن به لحاظ جوده‌های ویژه بصری، حتی یک بار پرواز گشتی سلیمان در آسمان را در نمایی واضح و دور نشان‌مان نمی‌دهد.

نگرش و سلیقه یکسانی دارند، یافت می‌شوند.